

ترجمان سکولاریسم

## چگونه غرب خدا را واقعاً از دست داد؟

نظریه‌ای جدید دربارهٔ سکولاریزاسیون

مری ایبرشتات

ترجمهٔ محمد معماریان



ترجمان علوم انسانی

- ۹ سخن ناشر
- ۱۱ مقدمه
- ۳۷ [۱] آیا اصلاً سکولاریزاسیون وجود دارد؟
- ۷۷ [۲] روایت متعارف دربارهٔ اینکه غرب چطور خدا را از دست داد چه می‌گوید؟
- ۱۱۱ [۳] شواهد اقتضائی در دفاع از «عامل خانواده»، قسمت اول
- ۱۲۹ [۴] شواهد اقتضائی در دفاع از «عامل خانواده»، قسمت دوم
- ۱۵۳ [۵] شواهد اقتضائی در دفاع از «عامل خانواده»، قسمت سوم
- ۱۶۹ [۶] خودکشی مساعدتی دین
- ۱۸۹ [۷] کنارهم گذاشتن تمام قطعه‌ها: به سوی یک انسان‌شناسی بدیل از باور مسیحی
- ۲۰۷ [۸] آیندهٔ ایمان و خانواده: پروندهٔ نگاه بدبینانه
- ۲۱۹ [۹] آیندهٔ مسیحیت و خانواده: پروندهٔ نگاه خوش‌بینانه
- ۲۳۳ نتیجه‌گیری: همهٔ این‌ها چرا مهم‌اند؟
- ۲۵۵ ختم کلام
- ۲۶۳ تقدیر و تشکر
- ۲۶۷ پی‌نوشت‌ها
- ۳۱۵ واژه‌نامه

## آیا اصلاً سکولاریزاسیون وجود دارد؟

فعلاً آن شواهد جسته و گریخته را فراموش کنید که در مقدمه پیرامون افول مسیحیت در نقاطی از غرب عرضه شدند. در این فصل، یک پاسخ بنیادین به همه آن شواهد را بررسی می‌کنیم: به قول برخی نظریه پردازان، مفهوم افول فی نفسه یک توهم است، توهمی ناشی از نداشتن عمق یا ظرافت کافی در خواندن شواهد عاجز. به گفته آن‌ها، این ایده که غرب امروزه کمتر از گذشته مسیحی است شاید شایع و مقبول باشد، اما ناشی از بدخوانی حقیقت‌های عینی است.

این دیدگاه مطمئناً در اقلیت و مخالف خوانی است، اما به یک دلیل ساده باید به آن توجه کنیم: اگر درست باشد - اگر به قول متیو آرنولد و مجله تایم و مراجع دیگر، مسیحیت در غرب حقیقتاً گرفتار یک مارپیچ نزولی نیست - آنگاه روشن است که دنیا به یک نظریه جدید از افولش نیاز ندارد. درحقیقت دنیا به هیچ نظریه‌ای پیرامون سکولاریزاسیون نیاز ندارد، چون اگر حق با این متفکران مخالف خوان باشد افولی در کار نیست که تبیینش کنیم.

دلیل دوم نیازمان به بررسی این خط استدلال آن است که بر همان رازی نور می‌تاباند که بطن این کتاب است: این حقیقت که پس از واریسی می‌بینیم روایت جامعه‌شناختی از آنچه در دنیای غربی به سر مسیحیت آمده است یک مشکل نادرست جدی - یا شاید حتی بیش از یک مشکل - دارد. دانش‌پژوهان، در جریان نقد نظریه سکولاریزاسیون، شفاف‌سازی‌های مفیدی پیرامون محدودیت‌های این نظریه داشته‌اند. به تعبیر دو دانش‌پژوه شناخته‌شده، پِپا نوریس<sup>۱</sup> و رونالد اینگلههارت<sup>۲</sup>، «نظریه سکولاریزاسیون هم‌اکنون با جدی‌ترین چالش در تاریخ طولانی‌اش دست‌وپنجه نرم می‌کند». این حرف رانه منتقدان آن نظریه، بلکه دو نفر از پرچم‌دارانش می‌زنند.<sup>۳</sup>

سرجع آنکه به اصطلاح در جوی نظریه سکولاریزاسیون خون راه افتاده است و جماعت نظاره‌گر در هر دو سو از این قصه باخبرند. پس بیایید ببینیم که ردپاها به کجا می‌رسند.

در این بحث، مخالف‌خوان‌ها معتقدند که سایر دانش‌پژوهان و به‌ویژه دانش‌پژوهان سکولار شواهد تجربی را اشتباه خوانده‌اند: آن‌ها عملاً نشانه‌های ایام را که به شادابی و یا احیای مسیحیت اشاره می‌کنند حداقل کرده‌اند و نشانه‌هایی را که حاکی از افول مسیحیت‌اند حداکثر ساخته‌اند. اجازه دهید این طرز فکر را مکتب «خُب که چی» در حوزه نظریه سکولاریزاسیون بنامیم، چون در مواجهه با شواهد آنچه گویای افول دینی مسیحیت است، ته حرفشان این است که «خُب که چی؟».

مکتب «خُب که چی» البته یک مکتب واقعی نیست، همان‌طور که گاهی در عرصه دانش پژوهی رُخ می‌دهد، خروجی دسته‌جمعی و ناخواسته افراد

1. Pippa Norris

2. Ronald Inglehart

هم‌نظری است که یک فکر مشابه دارند. ولی این استدلال‌ها در کنار یکدیگر انگار هم خانواده‌اند، پس دور از انصاف نیست که آن‌ها را نسخه‌های مختلف یک مضمون واحد گسترده‌تر بگیریم؛ آن مضمون هم این است که مسیحیت، برخلاف آنچه بسیاری افراد می‌گویند، حقیقتاً در حال افول نیست.

«غرب واقعاً خدا را از دست نداده است، چون رویدادهای اخیر می‌روند که نشان دهند دین در سراسر دنیا رونق می‌یابد.»

به‌ویژه از زمان حملات جهادی‌ها در یازده سپتامبر، بسیار افراد بوده‌اند که به تاب‌آوری غیرمنتظره دین در دنیا اشاره کرده‌اند. هر دو گروه معتقدان و غیرمعتقدان گفته‌اند، برخلاف ادعای منسوخ شدن خدا، باور دینی الهام‌بخش یا به هر روی عامل بسیار مؤثری بر عظیم‌ترین رویدادهای جهانی سال‌های اخیر بوده است. همه این حرف‌ها از یک جهت پانوشتی بر آن ایده مشهور پیتر برگر<sup>۱</sup> جامعه‌شناس در سال ۱۹۹۰ هستند که گفت «فرض اینکه در یک دنیای سکولار شده زندگی می‌کنیم غلط است»، چون «حرارت دین در دنیا مثل همیشه است».

به تعدادی از شواهد تجربی بنگرید که حامی ادعای ماندگاری قدرت دین‌اند. بیش و شاید پیش از همه: این است که ستیزه‌جویترین ایدئولوژی سکولاریست، مارکسیسم/کمونیسم، که تقریباً جهانی بود بیش از دو دهه است که شکست خورده. از منظر بسیاری از ناظران، نابودی حکومت‌های کمونیستی به نوعی نشانه پایداری خدا بود. برخلاف آنچه مارکس امیدوارانه پیش‌بینی کرده بود، دین نه تنها با گذشت عصر مدرن و همه دسیسه‌هایش از میان نرفت، بلکه -به لطف انقلاب‌های مخملی ۱۹۸۹- کمونیسم بود که، در کنار نازیسم و برخی دیگر از دشمنان حرفه‌ای مسیحیت، بی‌هیچ تشریفاتی از تاریخ به بیرون پرتاب شد.